

اعظمی

اعظمی تخلص شعری شاعر فقید و نویسنده معروف وطن غلام جیلانی خان پسر خوشدلخان فوفلزائی است که به نسبت اسم جد خود اعظم خان نسافچی باشی این تخلص را اختیار کرده اعظمی را از مدت سی سال با اینطرف بانگارنده معرفت و از بیست سال با اینسو دوستی بوده. در سنه ۱۳۶۰ ق ۱۳۲۰ ش که اخذ آثار و سوانح موزونان وطن را بخامه خودشان اراده کرده و بهر کدام ازدوستان اوراق بیک اندازه رسمطرشده و بیک نوع کاغذ تقدیم میکردم خدمت این دوست مرحوم نیز تقدیم داشته بودم و بخامه خود درش صفحه سوانح و درهفت صفحه آثار مظلوم خود را نگاشته و از قبول زحمت خود بپذیرفتن این خواهش امتنان فوق العاده بمن گذاشته و بیحد متشکرم ساخت تا آنکه بفرجای :

هرآنکه زاد بناچار بایدش نوشید ز جام دهر می (کل من علیها فان)
ساعت ۵ روز سه شنبه ۲۶ قوس ۱۳۲۴ مطابق ۱۳ محرم الحرام ۱۳۶۵ داعی اجل را لبیک گفته ساعت ۲ فردای آن روز جنازه اش را با جم غفیری خواننده بقبرستانی اجدادی شان در جوار مزار حضرت عاشقان و عارفان علیهماالرحمه بخاک سپردیم و روز و سال رحلتش را در ذیل اوراق تحریری خودش ثبت و سینه آن را در بیستی چنین قبض نمودم :

از سال رحلتش بجعل خامه خلیل (حبیف اعظمی بمرد) رفوزد بیاد کار

۱۳۶۵ ق

اینک بیاد و بود آن مرحوم سواد نگارش خودش را عینا بدون همه گونه تفاوت و تصرف نعل بالنعل بدو تفریق که تفریق الف سوانح و آثار است تحریر و بهمنصه اشاعه و مطالعه مطالعین محترم این نامه میگذارم .

(الف ذکر حال)

دوست فاضل و ادیب خوش ذوق وطن آقای خلیل باین تازگی دفتری باز کرده و از راه قدرشناسی و به اقتضای تحریک همان عواطف لطیف و فریحه نفیس ادبی خویش میل دارند تند کاری از ادبای معاصر وطن دران نموده و نمونه هم از آثار و گفتار این فضلا را به آن علاوه کرده باشند . باری نمیدانم بچه نسبت و استحقاقی قره فال بنام من هیچکاره و هیچمدان همزده و این خادم اهل هنر و دوستاندار صاحبان فریحه را نیز بشکارش سوانح ناچیز و ارائه بعضی آثار بی قیمت امر فرموده اند .

ازینکه بنده خویش و آثار ناچیزم را خوبتر شناخته و میدانم بمقابل تندکار اسامی گرامی فضیلتی برجسته وطن و آثار قیمته دار آنها عرضه شدن جز انفعال من نتیجه ندارد، باری مراعات خاطر یک دوست عزیز با ذوق مثل جناب خلیل دیکرسو مجبورم ساخت تا باین جسارت تن داده و با چشمداشت از عفو و اغماض اهل فضل و مالکین فریجه این چند سطور را بتندکار حال و تسوید بعضی از آثار خود سیاه کنم والا میدانم شهره گشتن بجهان غیر سیاه روئی نیست .

باری این بنده عاجز غلام جیلانی اعظمی در سال ۱۲۱۶ هجری قمری که مصادف بسنه ۱۲۷۶ شمسی و لیل شنبه ساعت (۱۲) شب ۲۷ ربیع الثانی مطابق برج اسد بوده باشد در منزل حالیه ما که خانه پدری ولایه اجدادی ما است تولد شده از راحتکده عدم باین محنت کده وجود آمدنم وجه راحتی بعدم بودم از فراموشی که رنج نی ز زبانه بدی نه خوف عدم .

پس از طی مرحله پنجمین سال حیات مغفور پدرم خوشدل خان فوفلزانی مطابق همان رسم و آداب خانوادگی خویش تعلیم و تربیه مرا در تحت نظارت خود قرار داده و یکنفر معلم علوم عربی را که مولوی نجف علی ننگنهاری معروف بود برای تعلیم قسمت دینباشتم استخدام و باقی قسمت های مقدماتی را نزد خود پدر تحصیل میکردم . از عهد (اعظم خان (نساچی) باشی جدا که بالاخره در زمان سلطنت شاه زمان و شاه شجاع چندی بحکومت کنابل مقرر بود گویا اولاده آن مرحوم که اصلا قندهاری و درین شهر خود را مسافر میدانستند غالباً تا بیست سال قبل بدیکر طبقات تماسی نداشته و حوائج تعلیمی و تربوی خود را در خود خانه به نزد اساتید خصوصی که سال مینمایند بنا بر این بنده هم با وصف دایر بودن مسکاتب عصری درین شهر از شمول مکتب شپورشم که بنام امامان خلیلی و ملا علی قزاقی نامیده میگردد دارم که از دیکر ظرف ازین آبد خانه وعدم تماس با افراد بیگانه اخلاقاً خیلی استفاده کرده و از بسی مضرات امور اخلاقیه مخصوصاً هر سوء آندوره خدا مرا حفظ کرده است .

بهر حال نظر بدوق فطری بلکه ذوق ارثی که پدرم هم در عهد شباب خویش بانشای بعضی ابیات میبرد احوال و در تحت تخلص «راغب» عده از اشعار رنگین او که هنوز بطبع نرسیده و نزد بنده موجود است خیلی خاطر م بخواندن دو او بن اشعار متمایل و بعضی اوقات اشعار ناقصی در همان سنین کوچک سروده و از ملاحظه یکنفر عمویم که در شعر ذوق و دسترسی داشت میگذرانیدم حتی رفته رفته در سن ۲۲ سالگی سه پارچه ابیاتی بسببک عصری راجع بستایش هم، حب وطن، دوستی و محبت و احترام بادشاه سروده و بعنوان یکی از نویسنده گان نظام بشمار (۱۸) سال هفتم سراج الاخبار افغانیه بمعرض انتشار رسانیدم پس از طی مرحله بانزده هم سال حیات نعمت بطور تفریح با یکنفر عمویم که بحکومت سرخرود

جلال آباد تازه مقرر شده بود عازم آنولا شده بعد از چند ماه که وی ناخوش گردید و بنده به وکالت او اجرای امور حکومت را مبنی بر یک سال بعد در کابل آمده بدو بسر کاتبی دفتر نظام و سپس بسر کتابت ستاره افغان که تازه این جریده درست شمالی وطن شایع شده بود مقرر شده فی الجمله این مأموریت یعنی شغل صحافت بذوق بنده فریب بوده و به بنده موقع داد تا در رشته ادب و اطراف آن مطالعاتی بکنم ولی یکسال بعد مجدداً از دائره ذوق خویش برت شده بدیریت شخصیه پولیس و کوتوالی وزارت امنیه و بعد از آن بعصرت ریاست تنظیمه هرات و بعد از سه سال و چند ماه بحکومت کوه دامن شمالی کابل و بعد ۷ ماه به جملۀ منشی های دارالتحریر شاه حضور و پس از ده ماه بسر کتابت سیاسی سفارت افغانستان در لندن مقرر شده بعد از ۱۴ ماه دوباره به وطن آمده بقو نسلگری افغانستان در مرو انتخاب شده ولی این مأموریت را بکلی نه پسندیده رد کردم اتفاقاً در همان روزها انقلاب عمومی برپا شده ایام مشوم این انقلاب را بغانه منزوی و اوقات عزیز خویش را بفرغت صرف مطالعه مینمودم در سال ۱۳۰۸ عصر زمانه داری اغلب حضرت نادر شاه شهید سعید بعصوت شورای عالی دولت مقرر و بعد از یک سال بطور وظیفه نساه معلوم در جملۀ محررین حضور آن شاه فقیه مقرر شده ولی بعد چند هفته نظر باستدعائی این عاجز ذات هلو کاتبه شان بتاسیس انجمن ادبی کابل اقدام و تحت بنده بعصوت آن انجمن و بعد بمعاونی آن مقرر شده عرصه ۸ سال را در آن آشنایه کن و بابل بکمال خوشی و انبساط بسر برد و بعد از مرور تقریباً هفده سال مأموریت های خارج از ذوق و دوران تمایل بالاخره باین شغل رغبت و آخراً طوری که بعد از هر دو حکمت را حتی و در نتیجه هر آسایشی مرارتی غالباً نتیجه و کفیر است بنده هم بحکم تقدیر دچار مرض ضعف قلب و اعصاب شده شدیداً مریض بود و سال بعد نظراً باین قضای ترقی مابین مطبوعات وطن تشکیلی بعمل آمده این انجمن بعوان پشتو تولنه تحویل و جز و مدیریت های ریاست عالی مطبوعات اکنون فرار گرفته است در سال ۱۳۲۰ شمسی که بنده دوباره فی الجمله دارای صحت گردیدم از مقام صدارت جایله عظمی با انتخاب ریاست عالی مطبوعات بسمت معاون مطابع عمومی مقرر و تاکنون باین وظیفه قیام دارم اما تلخی ها و مرارت های حیات سی ساله یعنی از تاریخیکه شامل خدمات این خاک پاک شده ام تاکنون بقدری حواسم را مختل و بیگرم را نحیف و خسته ساخته است که متأسفانه در عالم این حیات مستعار از افاده حقیقی نظر بذوق و آرزوی خود بکلی باز مانده امروز جز کف نهی و جیب خالی از هر هنری بمقابل حقوق این جامعه و کشور چیز قابل ندارم .

دانتها اعظمی
با قید ارد، محمد ابراهیم خدیل